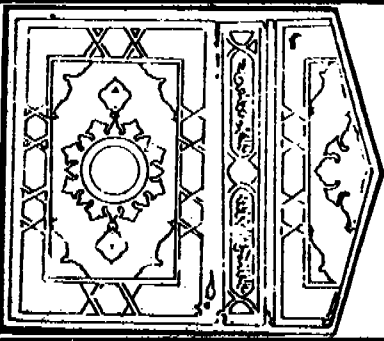


آینده

جلد هشتم - شماره اول - فروردین ۱۳۶۱



حبیب یغمائی

باز واپسین وداع با سعدی

روز هفتم اسفندماه ۱۳۶۰ مسافرت به شیراز اتفاق افتاد. بی فاصله پس از ورود بان شهر عزیز به آستان مقدس شیخ بوسه زدم و باین گفتار بی مایه وداع بازپسین گفتم.

سعدی پیامبر فارسی است، و معجزه او زبان او. از دیگر کمال انسانی و فضایل معنوی او بگذریم. نکته ای که تکیه بدان می توان کرد و باید کرد زبان اوست که دیگر شاعران بزرگ ایران و شاید جهان چونین معجزه ای نیاورده اند. ما در این دوره و فرزندان ما در آینده به زبان فردوسی یا مولوی یا حافظ یا دیگر بزرگان ادب سخن نمی کنیم، زبان ما زبان سعدی است. اوست استاد مسلم و معلم بزرگ، و اوست آفتابی جهان نورد که از نور و فروغ خود معارف بشری را تابش و روشنی بخشیده است.

جوانی از شیراز چون کشور خود را چون موی زنگی درهم و آشفته می بیند از تنگ ترکان بیرون می شود. گریزگاه او ممالک اسلامی است. در نظامیه بغداد درس می خواند. به ارشاد ابوالفرج جوزی گردن می نهد. در مساجد شهرهای اسلامی چون بعلبک به منبر می رود و خلق را موعظه می کند. به زیارت کعبه می شناید و غالب ممالک اسلامی را به عزم سیاحت و به نظر عبرت در می نوردد. با کاروانیان عرب دمخور و دمساز می شود. به دزدان و راهزنان دچار می گردد، بیابان ها را با پای برهنه در می نوردد، با مرچل و ابریق و سنگ تافته سزوکار پیدا می کند، با پلنگ می ستیزد، به عملگی و کارگل در می افتد، زن میکند و فرزند می آورد و در

صنعا طفلش در می‌گذرد، او چون درختی است تناور به هیكل قوی که تحمل این مصائب را دارد. (۱)

سعدی به تمام معنی مسلمان است و سنی است. قرآن و نماز را که از کودکی فراگرفته از یاد نمی‌برد. خدا و پیامبر اسلام و خلفای چارگانه را ستایش می‌کند اما به علی بن ابی طالب و فرزندان او ارادت بی‌شمار دارد و از بنی فاطمه امید دارد که ایمان خاتمه قولش باشد.

جوآنمرد اگر راست خواهی ولی است
 کرم پیشه شاه مردان علی است
 خدایا به حق بنی فاطمه
 که بر قولم ایمان گنم خاتمه
 اگر دعوتم رد کنی ور قبسول
 من و دست و دامان آل رسول

سعدی، شیراز و مردمش را و خاکش و کوچهایش و باعهایش را دوست دارد و حتی در شهر شام که زیباترین بلاد اسلامی است بیاد شیراز غزل می‌گوید (۲) و آرزو دارد که سپیده‌دمان از فراز تپه‌اللهاکبر به شهر برسد و به روان شیخ کبیر و روزبهان و دیگر عرفا و بزرگان درود فرستد و اگر به قدم رفته است به سرپا آید.

سعدی شاعر است، عارف است، واعظ است، طبیب است، نصیحت‌گراست، پندآموز است، آموزگار است، آمیزگار است، سیاست‌مدار است، عاشق است، رند است، زیباپرست است، بازنان مهری شیراندام که یکی از آنان فاطمه نام دارد (۳) مغالزه‌ها دارد و از دیگر زیبارویان خوش — سیما و گرچه شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی در محضرش باشد (۴) چشم‌بر نمی‌گیرد. به نغمه و آواز خاصه اگر از کام و دهان و لب شیرین برآید فریفته می‌شود، ساق شهوت‌انگیز دلش را می‌بسرد. دستار قاضی را نمی‌ستاند اما دستار خود را بمطرب می‌بخشد.

از ملامت‌ها و سرزنش‌ها نمی‌رهد. از روی خوب شکیب ندارد و اگر نظر به خوبان حرام است بسی گناه دارد، و چون از فراق یار غمناک است خدا او را بدوزخ می‌اندازد. چون بهشت جای غم نیست.

سعدی شاعری است زمینی و حکیمی است واقع‌بین در تربیت مردمی از زن و مرد و پسر و دختر و شاه و گدا که در روی زمین زندگانی می‌کنند. مردی است با سلامت فکر و متعادل، اگر چرخ به مرادش بگردد آن را برهم نمی‌زند. بر قلم صنع خطاروا نمی‌دارد. (۵) نه کرسی فلک را زیر پای قزل‌ارسلان نمی‌گذارد. پند دانا را و گرچه به دیوار نوشته باشد به گوش می‌سپارد. (۶) مغز مردم را به گرز گران نمی‌کوبد. (۷) در نظر او ملک سراسر زمین ارزش خونی را که بر زمین ریخته شود ندارد.

سعدی صوفی است، صوفی پاک اعتقاد و نجیب و امین، نه از ازرق پوشان دروغی که عبائی بلبلانه بر تن کنند و به دخل حبش جامه زن (۸) و ابریق رفیق را بدزدند. او کنشیش معجب را به دوزخ می‌کشاند، از شناگر و منسوج باف حکمت می‌آموزد، از پسر نی‌زن آتش بجای در می‌افکند، میهمان نوازی را و گرچه میهمان‌گیر و میزبان پیامبر باشد فرا یاد

می‌دهد. شما در زندگانی چه موضوع را می‌توانید جست‌که سعدی را در آن موضوع راهی و رائی نباشد و دستوری و پندی ندهد.

سعدی با سلاطین و وزیران و حکام دمساز و معاشر است. اگر درباری است معزز و محترم است. خود را خوار و زبون نمی‌کند. خیرخواه مردم و واسطه خیر است. او قصیده سراسر است. اما چه قصایدی و چه گفتاری که پس از قرن‌ها در پیشگاه سلاطین جایز نمی‌توان خواند. او به پادشاهان با تلخی و سطوت هشدار می‌دهد و به بیم می‌افکند. انکیانوی ترک را برادرزاده می‌خواند تا به مردم شیراز ستم روا ندارد.

سعدی مسلمان است و در نظرش عیب نیست اگر کبر و ترسا را دشمن اسلام بداند. این جهال و عوام الناس اند که عبارت: "گبروتسا وظیفه خورداری" را پیرهن عثمان کرده‌اند و از در حماقت فریاد می‌آورند و خبشی درج می‌کنند بی‌این که عبارت جهانی "بنی آدم اعضای یک دیگرند" را بفهمند و به داستان‌ها و حکایات بشر دوستانه او بنگرند، حفظت شیئا" و غائب عنک اشیاء".

این گروه دشمن ایران و اسلام و دشمن زبان فارسی و دشمن بشریت هستند. در نهاد انسان متعادل حالات گوناگون نهفته است. گاهی قرآن و نماز می‌خواند، گاهی معاشقه می‌کند، گاهی شطرنج می‌بازد. این سعدی است که تمام این کیفیات را به جد یا طبیعت در اشعار خود می‌آورد.

اگر یک نفر زندانی را مخیر کنند که تنها یک کتاب را با خود داشته باشد مسلم است کلیات سعدی را اختیار خواهد کرد که از تنوع بی‌نظیر است و خسته کننده نیست و گرچه مکرر بخواند.

ای نیک بخت مردم شیراز که هروقت می‌توانند مزارش را زیارت کنند و عشق انسان دوستی را از مزارش ببینند:

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید
هزار سال پس از مرگ او اگر پوئی

حاشیه

- ۱- به هیکل قوی چون تناور درخت. (بوستان) و بسیاری از اشارات دیگر را باید خود متوجه بود.
- ۲- در یکی از نسخ قدیم قسمتی از غزلها عنوان (شامیات) دارد و تصور می‌رود غزل‌هایی است که سعدی در شام فرموده است. (نسخه آستان قدس رضوی)
- ۳- در نسخه قدیمی دیگر رساله‌ای است بنام "معنیات" که قطعاًتی چند در معنا دارد. یکی از آن قطعه‌ها بنام "فاطمه" است که بتصریح شیخ به وی دلپستگی داشته. (نسخه خطی خودم).
- ۴- در مآخذ معتبر نوشته شده که شیخ صفی‌الدین اردبیلی به دیدار سعدی رفت. در آن هنگام جوانی زیبا در محضرش بود و سعدی بدان جوان توجه داشت نه به شیخ صفی‌الدین. (در یکی از شماره‌های یغما هم مآخذ را می‌توانید خواند و هم عین عبارت را.)
- ۵- تعریضی به حافظ.

دنباله حاشیه در صفحه ۱۷

سعدیا

هدیه‌ای است ناچیز به شیخ بزرگوار که از اشعار خودش زیور یافته و به قول شاعر .
چو ابر مایه ز دریای بی‌کران گیرم دوباره عرضه به دریای بی‌کران دارم



سعدیا جلوهٔ جان‌ها به صفای تو بود
شور در پردهٔ گیتی ز نوای تو بود
رهنمای بشر اندیشه و رای تو بود
من چه درپای تو بیزم که سزای تو بود
سر نه چیزی است که شایستهٔ پای تو بود



دولت آن راست که درگویی تو باشد همه عمر
قبلهٔ بندگیش سوی تو باشد همه عمر
فتنهٔ طبع سخنگوی تو باشد همه عمر
جز به آن روی که در روی تو باشد همه عمر
وین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود



راستی هیچ سخن چون سخنت شیرین نیست
به درخشندگیت ماه نه و پروین نیست
نیروی طبع خدادادهٔ گم چندین نیست
ذره‌ای در همه اجزای من مسکین نیست
که نه آن ذره معلق به هوای تو بود



از ازل مهر تو آمیخته شد با گل من
حاصل عمر همین بود و خوشا حاصل من
از تو آموخت ادب این دل نا قابل من
تا ترا جای شد ای سروروان در دل من
هیچکس را نپسندم که به جای تو بود



چون به شیراز تو وان شهر و دیار تو رویم
مرگ اگر روی نماید به حصار تو رویم
پی پایوس تو اول به مزار تو رویم
غالب آن است که سر در سر کار تو رویم
مرگ ما باک نباشد چو بقای تو بود



محفلی طرّفه بسازیم همه شب من و دل
نه همین شمع که ماه است از آن بزم خجل
که بیاد تو پر از شور شود آن محفل
من پروانه صفت پیش تو ای شمع چسگل
گر بسوزم گنسه من نه خطای تو بود

پرتو فکر تو چون از افق دهر دمید
 روزگاران چو تو فرزند کجا خواهد دید
 آسمان گفت که این نور بپایند جاوید
 عجب است آن که ترا دید و حدیث تو شنید
 که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود



گرچه از درد به گردون برسد نالهٔ مرد
 بلبل از باغ زسد نالهٔ چوبیند رخ ورد
 عشق را چاره بجویند چه می باید کرد ؟
 خوش بود نالهٔ دلسوختگان از سر درد
 خاصه دردی که به امید دوائی تو بود



مکتب و مصطبه با حکمت سعدی هیچ است
 هر بلندی به بر رفعت سعدی هیچ است
 مسجد و صومعه با خلوت سعدی هیچ است
 ملک دنیا همه با همت سعدی هیچ است
 پادشاهیش همین بس که گدای تو بود

هنر صحافی در ایران

دوستی سئوال می کرد که دوره های مجله آینده را کدام صحاف تجلید کرده است ؟

دورهٔ مجله آینده در دو سال گذشته به دست دوست هنرمند کرامی فریدریش لانکامرر و همکاران ارجمندش بصورتی زیبا که مطلوب همگان بود صحافی شده و در اختیار علاقه مندان گذاشته شده است .

پدر لانکامرر سالهای دراز با هنر والایش بهترین جلدها را برای دانشمندان و کتابدوستان می ساخت و سی و پنج سال است که فرزندش فریدریش با این هنر کتابدوستان را یاری می رساند .

فریدریش بجز هنر صحافی در ساختن قابهای چرمی طلاکوب ، زیر دستی چرمی نیز هنرمندی و زبردستی دارد .

مدیر مجلهٔ آینده دوستی شایستهٔ او را ارج می گذارد و محبتش را از یادگارهای گرانبهای فرهنگی در زندگی خود می شمارد .

سخنی چند با دستداران مجله

سومین سال دوره جدید آینده پایان گرفت، اگرچه در انتشار بعضی از شماره‌ها مدتی تعویق افتاد و موجب شرمندگی است. سبب تعویق انتشار ناگفتنی است و ملال آور. قسمتی طبعاً مربوط است به بی‌نظمی مدیر و تألمات او در نشر و قسمتی دیگر مرتبط است با عوامل فنی و چاپی.

اینک نخستین شماره سال هشتم تقدیم می‌شود. پس انتظار دارد که حق اشتراک را پیش از یادآوری‌های مجدد مرحمت کنید.

مبلغ حق اشتراک دوره هشتم (۱۳۶۱) دوهزار و پانصد ریال است که بر مخارج چاپ و قیمت کاغذ افزوده شده و فیلم و زینک برای چاپ بسیار کمیاب و گران شده. از مشترکان گرامی خواهشمندست هرچه زودتر آن را بوسیله چک و یا حواله بانکی به حساب شماره ۱۷۹۵ بانک ملی ایران شعبه ۲۳۰ باغ فردوس تجریش مرحمت کنید و فتوکپی یا اصل رسیدی را که از بانک دریافت می‌دارند حتماً حتماً حتماً برای اطلاع ما بفرستند.

از مشترکانی که وجه اشتراک خود را توسط کتابفروشان می‌فرستاده‌اند مستدعی است مستقیم بفرستند که موجب تأخیر و تخلفی نشود.

درینجا جای آن هست از جمعی از مشترکان که وجه اشتراک را بسیار دیر می‌پردازند گلایه‌ای گفته آید. معنی و عرف مشترک شدن یک نشریه در جهان این است که خواستار در اول وجه اشتراک را بپردازد تا مجله بر پایه تعدادی که مشترک شده‌اند بتواند شماره‌ها را به چاپ برساند. ولی در ایران بسیاری از مشترکان وجه اشتراک را در اواخر سال انتشار و حتی چندی پس از پایان سال می‌پردازند. شاید با خود حساب می‌کنند که ممکن است مجله نباید (توقیف شود و یا تعطیل). در این صورت چرا پولمان سوخت و سوز شود. شاید تصورشان بر آن است که در چنان صورتی مدیر مجله وجه اشتراک پرداخت شده را پس نخواهد داد.

بهر تقدیر مجله آینده گرفتار چنین وضعی است که نمی‌تواند حسابی در میزان انتشار خود داشته باشد و بداند چه کسانی وجه اشتراک را خواهند داد و چه کسانی نخواهند داد تا مجله را به تعداد مشترکان واقعی چاپ کند.

"آینده" در حال حاضر محصلی برای وصول وجه اشتراک ندارد تا به منازل مشترکان برای دریافت وجه اشتراک مراجعه کند. دفتر و محاسب هم ندارد که بتواند بموقع مشترکان را نسبت به پرداخت مطلع کند. لذا انتظار دارد مشترکانی که وجه اشتراک را نپرداخته‌اند شخصاً همت کنند و بوسیله چک یا حواله بانکی وجه را بپردازند.

چون اکذب اوست احسن او

نظامی در لیلی و مجنون^(۱) در نصیحت به فرزند خود گوید:

در شعر مهیج و در فن او چون اکذب اوست احسن او^(۲)

این سخن نظامی اشاره است به عبارتی که در کلام عرب به صور مختلف آمده است: احسن الشعر اکذبه^(۳) - احسن الشعر اکذبه و خیر الکلام ما بولغ فيه^(۴) - الشعر اکذبه اعذبه^(۵). در کتب بلاغی آنجا که از نظریه طرفداران مبالغه در شعر سخن رفته است معمولاً از عبارات فوق یا آن بیت نظامی به عنوان شاهد استفاده شده است. البته باید توجه داشت که بین مبالغه در ادبیات و دروغ در عرف یا سخنان و داستان‌های محیر العقول تفاوت است و از این رو شاعران پیشین در ضمن مدایح مبالغه‌آمیز خود از اغراقی که در اساطیر یا افسانه (= سمر) های قدیم آمده است انتقاد کرده‌اند و از جمله عنصری افسانه‌های خداینامه‌های عهد خود و امیر معزی برخی از اساطیر شاهنامه فردوسی را از این لحاظ مورد اعتراض قرار داده‌اند. (۶)

معنی "کذب" در شعر

با این که در کتب بلاغی در باب مبالغه با احتیاط سخن رفته است و برخی آن را نگوئیده و دیگران با شرایطی پذیرفته‌اند^(۷) اما تردیدی نیست که مراد از "کذب" در شعر در نزد قدما مبالغه است زیرا مبالغه مبتنی بر دروغ است. در قابوسنامه^(۸) صریحاً به جای لفظ مبالغه "دروغ" آورده است: اگر شاعری پیشه کردی "کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد مگوی که توبه شمشیر شیر افکنی و به نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی بشکافی... بدان که هر کسی را چه باید گفتن... و اندر شعر دروغ از حد مبر هر چند دروغ در شعر هنرست."

با این همه من می‌خواهم در اینجا از مطالب مطرح شده در کتب سنتی بلاغت عدول کرده و عبارت احسن الشعر اکذبه را به اجمال تمام در ارتباط با ماهیت شعر تاویل و تفسیر کنم و خلاصه این که آن را به جای مبالغه بر تشبیه حمل نمایم.

زبان شعر

در مباحث بلاغی جدید به تفصیل توضیح داده شده است که زبان شعر مبتنی بر ایماز (Image

و یا به اصطلاح "صورخیال" است. صور خیال عمده عبارت است از تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه. این به اصطلاح "صنایع" در شعر بر خلاف معروف برای آرایش سخن نیستند بلکه چون نیک نگریسه شود جزو ماهیت شعرند. به طوری که یکی از ادبای معاصر غرب می گوید: در بسیاری از اشعار صور خیال و معنی شعر را نمی توان از یکدیگر تفکیک کرد. (۹)

به تفصیلی که در کتب بدیعی آمده است استعاره و مجاز خود مأخوذ از تشبیه هستند و بدین ترتیب می توان زبان شعر را تشبیه دانست. و اینجا که گفته اند زبان شعر فیکوراتیو (Figurative) یعنی تصویری است و معنی کرده اند که مرکب از استعاره و تشبیه و مجاز (Personification) پرسونیفیکاسیون است. در واقع فیکور و ایماژ و تشبیه را یکی دانسته اند و این سخنی است کاملاً درست و چنان که توضیح داده خواهد شد تشبیه یعنی تصویر

چند نکته درباره تشبیه

در تعریف تشبیه گفته اند که مانند کردن چیزی است به چیزی. اما در اینجا دقیقاً می است. این مانند کردن باید طبعاً مبتنی بر کذب باشد نه صدق و این نکته مهمی است که در غالب کتب بدیعی ما بدان تصریح لازم نشده است. توضیح این که در عبارت "سگ مانند شغال است." هر چند از نظر صوری می توان به مشبّه و مشبّه به وادات تشبیه و حتی وجه شبه قایل شد اما در حقیقت تشبیهی صورت نگرفته است زیرا همان طور که در کتب بلاغی فرنگیان تأکید شده است این گونه عبارات مبتنی بر صدق (Fact) اند نه کذب (False). فی الواقع در این عبارت عنصر اساسی و ماهوی شعر یعنی تخییل (Imagination) غایب است. تشبیه وقتی صحیح است که دو چیز را که در عالم واقع مانده یکدیگر نیستند به کمک خیال و تصویرهای ذهنی مانده یکدیگر قلمداد کنیم و در حقیقت مرتکب کذب گردیم. در حقیقت صورت معشوق هیچگاه مانند ماه نیست. اما به کمک تخییل و یا به اصطلاح اصحاب بدیع یافتن وجه شبه، این کذب حقیقت نما می شود.

حال هر چند دو امر متباعد و مستبعدتری را بتوانیم به یکدیگر مانده کنیم دروغ بزرگتری گفته اما هنر بیشتری به خرج داده ایم. در یافتن رابطه بین آن دو، تخییل وسیع تری به کار بسته و در آفرینش (= ایجاد رابطه) مقام والاتری یافته ایم. برعکس هر چه مشبّه و مشبّه به قبل از تشبیه به هم نزدیکتر و مانده تر باشند، تشبیه و شعر ضعیف تر است. چنان که در کلام عرب در مقام ضرب - العثل آمده است که "و شبه الما بعد الجهد بالما" و در شاه نزل آن گفته اند که کسی که در کشتی نشسته بوده است در توصیف گفته است:

كأنا والماء في حولنا قوم جالس حولهم ماء

(گویی ما، در حالی که آب ما را احاطه کرده است، چون قومی هستیم که دور آنان را آب فرا گرفته است). و در حقیقت آب را به آب تشبیه کرده است و عرض خود برده است.

شاعران از موهبت ذهن سیال (Loose association) خودگاه بین اموری رابطه ایجاد کرده اند که حتی تصور آن برای اشخاص معمولی امکان پذیر نیست. و از آنجا که کشف رابطه یعنی ایجاد و آفرینش و افزودن به جهان موجود شاعران را می توان کاشفان قاره های ناپیدای معنی و خدایان مس

ابداع و خلق مستمر خواند.

رابطه آسمان و عمر و داس و ماه که بعد از سروده شدن بیت زیر از حافظ :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از گشته خویش آمد وهنگام درو

این همه حقیقتی ملموس شده است ، پیش از او هزاران سال در عدم محض بوده و هیچگاه در جهان انسان‌ها حضور نداشته است . و من که صدها بار در جاده‌های شمال در پشت سنگی آتش افروخته و ساقه‌های شقایق را چه بسا سوخته بودم ، بعد از خواندن این شعر سهراب سپهری :

و سردم شد ، آن وقت در پشت یک سنگ

اجاق شقایق مرا گرم کرد (۱۰)

دیگر برای همیشه از آتش شقایق جاده‌ها گرم شدم .

بدین ترتیب شاعر هرچند به وسیله تشبیه مرتکب کذب می‌شود اما کذب خود را با یافتن یابیان وجه شبه‌ی درخشان از هر صدقی صادق‌تر می‌نماید .

چنان که تا کنون به اجمال بیان شد شعر مبتنی بر صور خیال و صور خیال مبتنی بر تشبیه و تشبیه مبتنی بر کذب است و هرچند بین طرفین تشبیه قبل از تشبیه رابطه بی معنی‌تر و سست‌تر و بعد از تشبیه بر معنی‌تر و استوارتر باشد تا شیر تشبیه و در نتیجه تخیل شعر قوی‌تر است و بدین ترتیب احسن شعر ، کذب اوست . این عبارت با توجه به مباحث جدید شعر شناسی که در ماهیت شعر به جستجو می‌پردازد دارای اهمیت فوق‌العاده‌ی است .

برطبق مدارکی این سخن ظاهراً از طریق منابع یونانی به حوزه بلاغت اسلامی راه یافته‌است و ابن‌سنان الخفاجی در "سرالفصاحه" در باب این که احسن شعر کذب اوست می‌گوید : و این راه و رسم یونانیان است در شعر . (۱۱)

نیز در کتب بلاغی انگلیسی پارادوکسی (شبه تناقض) به صورت زیر نقل شده است :

The truest poetry is the most feigning (۱۲)

یعنی راست (= واقعی) ترین شعر دروغ‌ترین آن است .

در خاتمه اشاره به این نکته بی‌فایده نیست که در کتب قدما در ماهیت مبالغه بحث معنی نشده است (هرچند در انواع و شرایط آن بحث مستوفی کرده‌اند) . مبالغه در حقیقت در مواردی به کار می‌رود که می‌باید احساس یا خیالی را تنفیذ و تأکید کرد . به نظر می‌رسد که این تأکید و تنفیذ مبتنی بر تشبیه باشد . هرچند دریافت طرفین این‌گونه تشبیهات به علت استبعاد ، گاهی در نظره اول به ذهن متبادر نمی‌گردد . و می‌توان گفت که غرض از تشبیه مبالغه و مبالغه محصول تشبیه است . به هر تقدیر مبالغه نیز مبتنی بر خیال و تصویر و جنسا " از مقوله تشبیه و استعاره و مجاز است و در بسیاری از موارد اگر آن را از شعر حذف کنیم چیزی از معنی و شعر به جا نمی‌ماند و از این رو جزو ماهیت شعر است . در این صورت حمل عبارت " احسن الشعر اکدبه " به مبالغه نیز از صحت خالی نیست .

حواشی

۲ - در اینجا نظر به "سودمندی" شعر دارد و گرنه مراد او نکوهش شعر به اعتبار اکتب بودن نیست. و خود او کسی است که شعر را از همین لحاظ به اعلیٰ‌العلیین رسانده است. در ادامه بیت مورد بحث گوید:

زین فن مطلب بلند نامی کان ختم شده است بر نظامی
نظم ارچه به مرتبت بلند است آن علیم طلب که سودمند است

۳ - در یادداشت‌های فزویبی (ج ۱ - ص ۲۴) از "العمدة" و "المثل السائر" و "انوارالربیع" به عنوان مأخذ این سخن نام برده شده است.

۴ - مطول (چاپ کتابفروشی اسلامی) ص ۲۴۴ در مبحث مبالغه - حاشیه: تلخیص خطیب (چاپ مصر) ص ۳۷۰، در تاریخ ریپکا ص ۱۶۸ "ما بلغ فيه" آمده است.

۵ - ترجمان البلاغه: رادویانی - ۶۲ و "خیرالشعر اکذبه" بنعل کریستف بورگل، فرهنگ وزندگی
۶ - گفت فردوسی به شهنامه درون، چندان که خواست

قصه های پر عجایب فتح های پر عنبر
من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ

ار کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
در قیامت روستم گوید که من خصم توام

تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر
امیر معزی

۷ - ادبای عرب به اعتبار مبالغه به دو نوع شعر قابل بودند: شعر صدق و شعر کذب. به عبارت دیگر یا مبالغه را در شعر مقبول می‌دانستند و یا مردود. البته مبالغه، مقبوله شرایطی دارد و بدان لحاظ به غلو و اغراق و غیرهم تقسیم می‌شود. در ادب فارسی مبالغه همواره مقبول بوده است. طرفداران شعر صدق و فاعلین به مردودیت مبالغه به قول حسان بن ثابت احتجاج می‌کردند که گفت:

وَأَمَّا الشَّعْرُ لِبِ الْمَرْءِ يَعْصَهُ عَلِي الْمَحَالِسِ أَنْ كَانَ كَيْسًا وَأَنْ حَفَا
وَأَنْ اشْعَرِ بَيْتِ أَنْتَ فَاتْلُوهُ بَيْتٌ يَقَالُ إِذَا انْشَدْتَهُ صَدَقَا

یعنی همانا شعر خرد مرد است که عرضه می‌کند آن را، چه آن مرد عاقل باشد و چه نادان - همانا بهترین شعری که می‌گویی شعری است که چون آن را بخوانی ترا تصدیق کنند و بگویند راست می‌گویی. طرفداران شعر کذب به همین قول معروف "احسن الشعرا کذبه" احتجاج می‌کردند و از این رو تاغیبه، ذبیانی بر بیت زیر از حسان

لَنَا الْحَقَنَاتُ الْغَرِيبُ لِمَنْ بِالضَّحَى وَاسِيَانَا يَقَطِرْنَ مِنْ نَجْدَةِ دِمَا

یعنی ما غلاف‌ها و سپرهای سفیدی داریم که در صبح می‌درخشند، حال آن همشیره‌های ما چون دشمن را از روی قهر و قدرت جاری می‌سازد.

ایراد می‌کند که چرا در مقام تغایر جمع فله بکار برده و جفان و سیوف نگفته است و چرا فقط در صبح گفته و در همه اوقات نگفته است و غیره... و خلاصه این چرا مبالغه، بیشتری به کار برده است رجوع شود به مطول در باب مبالغه ص ۳۴۴ متن و حاشیه - التلخیص خطیب فزویبی ص ۲۷۰ - متن و حاشیه - جامع الشواهد در معانی اشعار فوق‌الذکر (ص ۳۰۲ و ۲۵۷). با این همه باید تأکید کرد که هیچ شاعری منحصرًا شعر صدق نگفته است و چنین امری محال است و اشعار خود حسان نیز بر از مبالغه است. از طرفداران اغراق و غلو قدما بن جعفر و از مخالفان ابن‌رشیق معروفند.

۸ - قابوسنامه - تصحیح غلامحسین یوسفی - ص ۱۹۱

۹ - رجوع شود به: P.R. Heather, Critical Exercises, 1959. P. 185.

۱۰ - هشت کتاب - ص ۳۹۶

۱۱ - رک "صور خیال در شعر فارسی" از محمد رضا شفیعی کدکنی - چاپ اول - ص ۱۰۲ پرفسور بورگل می‌گوید امثال اسحاق بن وهب‌الکاتب در "البرهان فی وجوه‌البیان" و قدما بن جعفر در "نقدالشعر" به خطا پنداشته‌اند که ارسطو در "هنر شاعری" طرفدار اغراق است. حال آنکه ارسطو مدافع تعادل است.

۱۲ - رک A Dictionary of Modern Critical terms, Edited by Roger

Fowler, 1973, P. 63

غزلهای دخیل و اصیل در دیوان حافظ

چند غزل نویافته

کمیت ابیات شعر و شماره، غزلهای و قطعه‌ها و رباعیات و قصیده‌ها در نسخه‌های مختلف کهنه و نواز دیوان حافظ تفاوت زیاد دارد. وجود این تفاوت، تعداد غزلهای دیوان را از چهارصد تا هفتصد غزل میرساند.

صرف نظر از نسخه‌های منتخب یا ناقص دیوان که شماره غزلهای آنها را باید از این حساب بیرون نهاد، در یک نسخه خطی بی‌تاریخ که قرائن مینماید در نیمه قرن نهم از روی نسخه قدیمیتری استنساخ شده شماره غزلهای متن از ۴۳۶ تا نمیگردد، در صورتیکه شماره غزلهای نسخه مورخ ۸۱۳ کتابخانه ایاصوفیه و نسخه مورخ ۸۲۳ کتابخانه روان کوشک و نسخه مورخ ۸۲۵ قمری کتابخانه عثمانیه در شهر اسلامبول به ترتیب ۴۵۵ و ۴۴۲ و ۴۹۶ میباشد که این آخری یک غزل بیش از نسخه مورخ ۸۲۷ خلخالی (۴۹۵) دارد که اساس چاپ معروف به قزوینی قرار گرفته است. از مقایسه این ارقام ۴۳۶ و ۴۴۲ و ۴۵۵ و ۴۹۶ که مربوط به پنج نسخه مربوط به نیمه اول صدۀ نهم است چنین استنباط میشود که شماره غزلهای در مدت کمتر از سی سال میان ۴۳۶ و ۴۹۶ تغییر پذیرفته و بیش از شصت غزل پراکنده حافظ از این طرف و آن طرف به تدریج جمع آمده و بر شماره غزلهای نسخ دیوان افزوده شده است.

مسلم است این افزودگی که در نتیجه مقایسه محتویات پنج نسخه قدیمی از دیوان به دست آمده نشان میدهد در دهها نسخه کهنه‌ای که بطور مسلم در همان فاصله کوتاه از زمان نوشته شده و هنوز معرفی نشده‌اند، یا آنکه به مرور زمان فرسوده و از میان رفته‌اند و بدون تردید نسخه‌های تازه‌تری پیش از فرسودگی و نابودی از روی آنها استنساخ شده، غزلهای دیگری وجود داشته و دارد که وقتی در یک نسخه فراهم آید شماره غزلهای میتواند به یانصد و بیشتر هم برسد. مثلاً در دیوان حافظی که اخیراً^۱ به سعی و اهتمام دو تن از استادان دانشکده ادبیات تبریز (عبوضی و بهروز) با ترکیب غزلیات سه نسخه مورخ ۸۱۳ و ۸۲۳ و ۸۲۵ تدوین و تنظیم و انتشار یافته است جمع غزلهای مشترک و اختصاصی این نسخه به ۵۵۳ میرسد.

هشتاد سال پیش سید جلال‌الدین اندرابی یکی از فضلاء هند با جمع‌آوری تعداد فراوانی از نسخه‌های خطی قدیم و جدید نسخه جامعی فراهم آورد که شماره غزلهایش از شصت تجاوز نمود

* این مقاله در سال ۱۳۵۸ (پیش از دیوان حافظ چاپ خانلری) به دفتر مجله رسیده، و عنوان مقاله را دفتر مجله مناسب دیده است.

اختلاف شماره صورت ابیات غزلها را هم حتی الامکان در مواصل و حواشی ستور متن کتاب ضبط کرد. این نسخه که در حقیقت نسخه جامعه جدیدی بود بسال ۱۳۲۲ قمری در مطبعه نامی لکنهو به چاپ رسید و سالها مرجع و مأخذ کسانی بود که در صدد تتبع و تحقیق شعر خواجه در مقیاس شاملتتری بودند.

این نسخه که شاید مقارن تولد آقای مسعود فرزاد شاعر حافظ دوست انتشار یافته باشد همت فرزاد را در جوانی برانگیخت تا به صورتی دیگر ولی بهتر و پسندیده تر و مضبوط تر این کار را با ارائه مدارک و مأخذی که در دسترس داشت در نسخه چاپی "جامع نسخ" چاپ دانشگاه شیراز صورت عمل انجام شده ای ببخشد.

شماره غزلها در جامع نسخ شیراز از نسخه جامعه لکنهو بیشتر و به ۷۴۰ غزل رسیده است. تفاوت شماره غزلهای نسخه خطی ۴۳۶ غزلی ما با آنچه در جامع نسخ فرزاد وارد است تقریباً به سیصد غزل میرسد که نمیتوان گفت این آخرین حد حصول و وصول بیشتر بود و بعد از آن دیگر مزیدی نخواهد بود. همینطور که نمیتوان پذیرفت همگی یا برخی از سیصد غزل یا دوپست غزل اضافی را دیگران به مرور زمان ساخته و بر شعر حافظ افزوده اند، به دلیل اینکه قریب یکصد غزل آن در نسخه های قدیمی موجود یافت شده است و اگر ما را دسترسی به صدها نسخه مفقود و ناپود شده از دیوان حافظ میسر بود امکان داشت به مقدار بیشتری از غزلهای حافظ دست مییافتیم.

طرح این مطلب برای این نتیجه گیری است که نسخه های فراوان خطی دیوان حافظ که از صده دهم تا چهاردهم هجری نوشته شده در دسترس قرار دارند بی شک از روی اصول قدیمیتری برداشته شده اند که ممکن است احیاناً برخی از آنها مانند نسخه مجموعه فریدون میرزا پسر بایقزای گورکانی در صده نهم هجری نسخه خود را از روی دهها نسخه موجود در آن زمان جمع آوری کرده باشد. بنابراین نباید به نسخه های خطی بعد از صده نهم و دهم سرسری نگریست یا به اهمیت محتویات آنها بی اعتنا ماند و تنها در پی نسخه اقدم و اصغر رفت.

این مبحث قابل توجه و تعقیب و تتبع است و میتوان از این راه به کشف و طبقه بندی اصولی از این دیوان پی برد و پرداخت که مبدأ و منشأ اختلاف قرائنهای موجود شده اند. چند ماه پیش کتابفروشی مستوفی طهران نسخه ناقص و مشوشی از یک دیوان خطی حافظ به دلالت یکی از کتاب شناسان خرید که در ۱۰۵۳ قمری قلمبند شده بود.

کتاب را که نسخه "گرانتر از نرخ روز خرید" بود دیدم و گرفتم. ضمن مراجعه به محتویات کتاب که گویا در صورت تنظیم اولیه اش قدری با نسخه های متداول تفاوتهایی از تقدیم و تاخیر در فصول داشته چند غزل و قطعه ای به نظرم رسید که به یاد ندارم آنها را در نسخه های خطی و چاپی دیوان حتی جامع نسخ فرزاد و نسخه جامعه لکنهو هم دیده باشم. اعتماد به حافظه فرتوت برای صدور حکم قطعی در این باره به نظرم کافی نیامد و هم اینک با عرض صورت مضبوط آنها بر شعر شناسان و حافظ شناسان کشور که بحمدالله روز به روز بر جمعیت آنان افزوده میشود انتظار دارم با مراجعه به اصول و منونی که در دسترس دارند وجود هر کدام را در یک یا چند مأخذ خطی یا چاپی دیگر تأیید فرمایند.

* * *

اینک به نقل آنها در اینجا میپردازم و یادآوری میکند که در انتساب یا عدم انتساب آنها به حافظ هیچگونه تعصبی نمیورزد و تنزل سطح اسلوب آنها را نسبت به نمونه‌های سخن معروف و ممتاز شاعر با حیرت و تعجب نمیگرد، زیرا میداند حافظ و هر شاعر دیگری از آغاز جوانی شاعر بوده و تا پایان عمر خود شاعر مانده بود. در طی پنجاه سال شاعری اگر تنها پانصد غزل دیوانهای کهنه نویس را به او نسبت بدهیم حاصل این است که سالی ده غزل و هر ماهی کمتر از یک غزل سروده. در صورتیکه ششصد غزل را به حساب آوریم بهر ماهی از ماههای عمر حافظ یک غزل سهم میرسد.

مسلم است که حافظ بیش از این و پیش از آن هم شعر گفته ولی آنها را به دست فراموشی سپرده و بر کسی نخوانده تا به ضبط و نقل و روایت و ارفغان آنها بینجامد.

شمس‌الدین محمد گلندام شاعر معاصر و منشی شیرازی عهد حافظ در مقدمه‌ای که بردیوان حافظ نوشته از بی‌اعتنائی شاعر به ضبط و نقل شعرش شرحی میگوید که مینماید کمی حجم دیوان و اختلاف تعداد غزلها نتیجه همان بی‌اعتنائی شاعر به فراهم آوردن حاصل کار خود و اهتمام شدید مردم به حفظ آثار به دست آمده از او بوده است.

غزل اول

بسر سر بازار جانبازان منادی بشنوید^۱
دختر رز چند روزی شد که از^۲ ماگم شده است
جامه‌ای دارد ز لعل^۳ و نیمتاجی از حباب
هر که آن تلخم دهد حلوا بهایش جان^۴ دهم
دختر^۵ اشبگرد تلخ و تیز و گلرنگ است و مست

غزل دوم

سپیده دم که برآمد ز جام جم خورشید^۱
اگر بیان سخن این بود که ساغر کرد
مباش بی می و معشوق یکنفس ز نه‌سار
به کنج صومعه بنشین و معتکف مباح
کنون که اختر بختت سعادت‌سی دارد
ندا ز عالم غیبم به گوش جان آمد
که غافل از کرم و لطف او مشو حافظ

۱- میزنند ۲- سالکان ۳- رندان، جانان ۴- کز بر ما ۵- هان وهان ۶- از لعل دارد ۷- برد و شد. غافل ۸- این ۹- شیرین بها جانش ۱۰- دختری

غزل سوم

ساقیا پیمانہ پرکن! مجلس خاصان شاه
جنت نقد است اینجا، عیش و عشرت کن به نقد
دوستانان دوستگامند و حریفان با ادب
ساز چنگ آهنگ عشرت، صحن مجلس جای رقص،
دور از این بهتر نگردد، ساقیا عشرت گزین!

آرزو میبخشد و اسرار میدارد نگاه
زانگه در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه
قربخواهان نیکنام و صفتیشان نیکخواه
خال جانان دانه دل، زلف ساقی دام راه
جای از این خوشتر نباشد، حافظا ساغر بخواه!

در بخش قطعه‌های این دیوان که مشوش و دور افتاده از هم صحافی شده این دو قطعه دیده میشود که به نظرم نرسید در نسخه دیگری دیده باشم.

قطعه اول

ای برادر در جهان روزی دوسه خوش بگذران!
دوره‌ها کرده است گردون تا تو پیدا! گشته‌ای
رو به زر سیمین بری امروز یا فردا بخر!
ما هرونی را که خورشیدش غلامی میکند
زد برای آن بود گزوی مراد دل دهی،

کاین جهان بیوفا نی آن من نی آن تو است
دور نبود گر کسی گوید که این، دوران تو است
آن تصور کن که در صندوق و در انبان تو است
گر به دست آری، فلک میدان که در فرمان تو است
ور گرفتگی محکمش، انصاف دلبر جان تو است

قطعه دیگر

قدح بردار تا یارم حجاب از پیش بردارد
به پیشش میروم امشب که با من همقدح باشد

مگو ببخویشی از لعلش مراد خویش بردارد
وگر دارد حجاب آن را شراب از پیش بردارد

قطعه سوم

باز آی که جانم به جمالت نگران است
باز آی که بی روی تو ای مونس جانان

باز آی که دل در غم جانت به فغان است
سیلاب سرشک از عقب باد (ناله) روان است

* * *

در پایان این چند غزل و قطعه که از نسخه، مورخ ۱۵۵۳ معهود در بادی امر بی سابقه به نظر آمد و استخراج گردید این یک غزل را هم که مقارن این اتفاق در سفینه‌ای از بهترین غزل‌های فارسی که در اوایل سده سیزدهم هجری به خط زیبای نستعلیق در دوره شاه شجاع درانی جمع‌آوری و کتابت و تزیین شده به تخلص حافظ دیدم می‌آورم که با نقل آن در دنباله چند غزل مذکور مجال توسعه بحث و بررسی افزوده میشود.

غزل مجموعه با عنوان ((ارمنه ایضا))

عزم کجا داری بگو؟ گفتم که در کوی شما
گفتا که زد تو بولا؟ گفتم دو ابروی شما
گفتا کجا دیدی؟ بگو. گفتم دو بر روی شما
گفتا دو عالم زان بها؟ گفتم که یک موی شما
گفتا که زنجیرت کجا؟ گفتم دو کیسوی شما
گفت از سگان کیستی؟ گفتم! سگ کوی شما

دلدار گفتا کیستی؟ گفتم دعاگوی شما
گفتا چرا دلخستهای؟ گفتم که زخمی خورده‌ام
گفتم غزال مشکبو افتاده دیدم روبرو
گفتا سؤالی میکنم گفتم بگو ای جان من!
گفتم که ای جانانم در عشق تو دیوانم
گفتا که نام خود بگو! گفتم که من حافظ سگم

با وجود انتساب غزل گفتگوی سلمان در زمینه سؤال و جواب با مطلع: " گفتم که خطا
کردی و تدبیر نه این بود" به حافظ وجود آن غزل حتی در نسخه‌های صده، نهم و انتقال
آن به غالب نسخه‌های تازه‌تر برای قبول انتساب این غزل مجالی فراهم می‌آورد. انتساب
این غزل به حافظ مجوزی ندارد و بیت مخلص غزل شاهد براین معنی است که گوینده
شعر در دوره صفویه میزیسته و از قوت طبع ضعیفی برخوردار بوده است. بنابراین نقل
غزل در اینجا دلیل موجه بوده انتساب آن به حافظ نخواهد بود.

در خاتمه بار دیگر این معنی را به قصد اینکه در خاطر بماند تکرار میکند که مبادرت نگارنده
بطور به، معرفی این چند قطعه به خوانندگان پژوهنده برای توجیه و اثبات انتساب این اشعار به
حافظ نبوده بلکه غرض جلب توجه همگان به ارزش کلیه نسخه‌های قدیم و جدید از دیوان حافظ است
و نباید به صرف متأخر بودن تاریخ استنساخ آنها از این نکته غافل ماند. که هر نسخه‌ای هر چند متأخر
عم باشد در روز خود از روی نسخه متقدمی نوشته شده و بالتبع اهمیت دیرینه خود را در زیر این
صورت تازه‌تر نگهداشته است. پس بدون توجه به اعتبارات مفروض مختلف باید همه اشعار منسوب به
حافظ را در صورتهای منقول و مروی از آنها در مجموعه ای گرد آورد و سپس بر اساس ضوابط
خردپسند به تفکیک و تجزیه دخیل از اصل پرداخت.

بدیهی است کار نقل و جمع و عرض سخن بطور ساده از عهده هر پژوهنده‌ای بر می‌آید ولی
موضوع تفکیک و تشخیص اصل از دخیل را نمیتوان به صرف ادعا یا تقاضای افراد و اظہار نظر
دلخواه کردن نهاد.

بعد از استنساخ غزل اول از سه غزل متوجه شدم که این قطعه شعر علاوه بر وجود در این نسخه
در دیوان کهنه حافظ چاپ ایرج افشار و یکی از نسخه‌های مورد استفاده مرحوم قزوینی مانند نسخه
۱۰۵۲ تنها در ردیف غزلیات وارد ولی در نسخه قدیم اساس چاپ آقای جلالی نایینی در ردیف
غزلیات و مقطعات نوشته شده است. در صورتیکه غالب نسخ قدیمی آنرا قطعه‌ای دانسته‌اند نه غزل.
در این صورت لازم بود به حذف آن از این نوشته پرداخت ولی کوششی که برای تطبیق متن نسخه
۱۰۵۲ با نسخه‌های چاپ قزوینی و افشار و جلالی و دانشگاه تبریز و دکتر قریب به عمل آمد سبب شد
تا با بقای آن سود جانیی مطلب عابد خوانندگان مقاله گردد.

ضمناً از تتابع و تطبیق آن با سه قطعه غزل و شعر دیگر راهی برای امکان صحت انتساب هر
چهار قطعه به شاعر هموار میگردد.